

مبانی انسان‌شناختی سیره سیاسی نبوی

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۰/۱۰

تاریخ تأیید: ۸۵/۱۱/۷

مرتضی یوسفی‌راد*

در تفکر دینی و فلسفی اسلام بین «هست و نیست»ها و «باید و نباید»ها رابطه مستقیم وجود دارد. هر آنچه وجود دارد، «خیر» است و هر آنچه خیر شد، «بایسته»ای را در پی دارد و هر آنچه وجود ندارد، «خیریتی» نداشته و «بایسته‌ای» بر آن مترتب نمی‌شود. بنابراین شکی نیست که ماهیت هر نوع رفتار سیاسی - اجتماعی پیامبر ﷺ ناشی از نوع نگرشی است که پیامبر ﷺ از انسان و ماهیت و هستی او دارد. این مقاله در بیان مبانی نظری انسان‌شناسانه سیره سیاسی پیامبر ﷺ می‌باشد تا نشان دهد سیره سیاسی پیامبر ﷺ به ملاحظه ماهیت و سرشت انسان، به دنبال احیای کرامت ذاتی انسان است و به ملاحظه جایگاه وجودی او که از سوی خداوند به عنوان جانشین خدا در زمین تعیین شده، به دنبال رساندن انسان به کرامت ارزشی و ویژه‌ای است که خداوند به چنین انسانی افضا کرده است. سیره سیاسی پیامبر از یک نگرش «ماهیت‌شناسانه» از انسان که معرف دو بُعدی بودن انسان است و نگرش «وجود‌شناسانه» که معرف جایگاه وجودی انسان نزد خداوند و در عالم هستی است، برخوردار بوده و در تلاش است انسان را با چنین ماهیتی به جایگاه عبودیت خدا و خلیفه‌اللهی برساند. نکته شایان ذکر این‌که نوع نگرش انسان‌شناسانه پیامبر ﷺ موجب آن است که سیره سیاسی و حکومتی وی ناظر به دگرگونی دایمی و تحول انسان از نقص به کمال تا حد خلیفه‌اللهی باشد.

واژه‌های کلیدی: خیر، فطرت، کرامت ذاتی، مبانی انسان‌شناسی، نبی.

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.

مقدمه

در مقاله حاضر این سؤال مطرح شده که مبانی انسان‌شناسانه سیره سیاسی و حکومتی پیامبر اسلام را می‌توان چگونه تعیین کرد؟ در پاسخ به این سؤال این فرضیه مورد آزمون قرار گرفته که سیره سیاسی پیامبر ﷺ از یک نگرش «ماهیت‌شناسانه» از انسان که معرّف دو بُعدی بودن انسان است و نگرش «وجودشناسانه» که معرف جایگاه وجودی انسان نزد خداوند و در عالم هستی است، برخوردار بوده و در تلاش است انسان را با چنین ماهیتی به جایگاه خلیفه‌اللهی برساند.

چارچوب نظری بحث براساس امکان وجود دو نوع شناخت ماهیت‌شناسانه و وجودشناسانه از انسان و تأثیر آن دو بر رفتار و کردار آدمی است. این دو نوع نگرش صورت و سیرت رفتارهای سیاسی - اجتماعی پیامبر اسلام را تعیین می‌کنند.

در این مقاله با توجه به نگرش وجودشناسانه و جایگاه وجودی انسان در عالم هستی و عالم خلقت، نشان داده شده که پیامبر اعظم در تلاش بوده انسانی را که ماهیت دو بُعدی (شیطانی - الهی، مادی - معنوی و حیوانی - انسانی) داشته و چنین ماهیتی استعدادهای بالقوه کمالی زیادی داراست، شکوفا سازد تا او به جایگاه حقیقی و وجودی خود که مقام عبودیت محض و «خلیفه‌اللهی» است، نایل آید.

مفاهیم و مبانی

سیره در لغت به معنای سبک و طریقه و روش است^۱ و سیره پیامبر به معنای نوع و سبک رفتار پیامبر در طول حیات خود برای مقاصد خاص است^۲ و مراد از سیره سیاسی پیامبر اسلام ﷺ، سبک و روشی از رفتار پیامبر اسلام است که بر رفتارهای سیاسی - اجتماعی محیط عربستان و خارج از آن تأثیر گذاشت.

سیره سیاسی پیامبر ﷺ اصول و ویژگی‌هایی دارد که حاکی از وجود مبانی خاص انسان‌شناسانه و ناشی از نوع نگرش خاصی از جایگاه و ارزش انسان است. اصول سلبی همچون نفی خیانت در هر شرایطی، نفی تجاوز، نفی هرگونه ظلم کردن و ظلم‌پذیری، نفی هرگونه زورگویی و عدم خشونت، و اصول اثباتی و عملی همچون هدایت انسان‌ها به راه راست و حقیقت، اصل سادگی و ساده‌زیستی، اصل مدارا، اصل حسن خلق، اصل عفو و بخشش، اصل مشورت، اصل تحمل مشقات و اصل مقابله با زورگویان و مستبدان ناشی از نوع و نگرش خاصی از انسان‌شناسی است که وحی به پیامبر ﷺ آموخته است و وی در عمل و رفتار خود آنها را به کار گرفته است.

فلاسفه اسلامی انسان را «موجود سخن‌گوی میرنده» می‌دانند و حقیقت آن «نفس» است که غیر

از بدن و قائم بر آن است.^۳ عرفای اسلامی نیز انسان را در ذیل انسان کامل دیده و معتقدند «انسان»، کامل‌ترین جلوه‌گاه حق عموماً و «انسان کامل» خصوصاً است. انسان کامل والاترین انسان یا عارفی است که وحدت خویش را با خدا تحقق بخشیده است.^۴ «حقیقت محمدیه» مظهر جامع انسان کامل می‌باشد. در قرآن کریم واژه انسان کاربردهای مختلفی دارد؛ گاهی به «انسان»^۵ تعبیر شده است، گاهی به «بشر»^۶، گاهی تعبیر به «آدم»^۷ و گاهی به «ناس»^۸. در قرآن بحث از انسان در قالب تعریف منطقی نیامده بلکه انسان را به دو ملاحظه مطرح و معرفی کرده است.

قرآن گاهی انسان را شقی‌ترین و پست‌ترین موجود عالم خوانده، به طوری که هیچ مکتب فلسفی و غیرفلسفی این‌گونه انسان را معرفی نکرده است، و گاهی ماهیت وجود او را توانمند در رسیدن به اعلا علین دانسته است. قرآن کریم در وصف این دسته می‌فرماید: «وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۹ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ»^{۱۰}.

آیات قرآنی در مجموع گاهی انسان را در ماهیت دوگانه «شیطانی - الهی» معرفی می‌کند و در معرفی بعد شیطانی، او را پست‌تر از حیوان: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الضَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^{۱۱} و یا غرق شده در گناه و پستی و رذالت و کر و کور از درک حقایق می‌داند: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْكَلِمَاتِ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ»^{۱۲} اما قرآن کریم در معرفی بعد الهی انسان، آنگاه که جنبه الهی و گرایش‌های فطری و کمال‌خواهی او رشد کرده باشد، چنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^{۱۳} چنین فردی، انسانی می‌شود که فقط خدا بر قلب و اعضا و جوارح او حکومت می‌کند.

گاهی نیز قرآن کریم انسان را «مادی - معنوی» معرفی می‌کند که گاه تلاش خود را صرف فقط تحصیل امور دنیوی می‌کند و زندگی و دنیا را در آن می‌بیند. چنانچه می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^{۱۴} و یا چنین انسانی زندگی خود را با ویژگی‌های لهو و لعب سر می‌کند. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ»^{۱۵} اما گاهی حیات و زندگی واقعی خود را حیاتی غیرمادی می‌داند و قوای شهوی و غضبی خود را در خدمت حیات معنوی به کار می‌گیرد. «... إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^{۱۶} او با درک فطری از زشتی‌ها و رذایل، از آنها دوری کرده و به سوی آنچه حق است و خدا می‌پسندد رو می‌آورد. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^{۱۷}.

بنابراین، ملاحظه انسان به اعتبار ماهیت چندگانه حیوانی - انسانی، مادی - معنوی یا شیطانی - الهی است. این نوع ماهیت باعث بروز افعال و افکار کاملاً متعارض می‌شود به طوری که اگر انسان ماهیت حیوانی یا شیطانی داشته باشد مورد نهی و غضب خداوند می‌شوند و اگر ماهیت انسانی و معنوی و الهی داشته باشد و به عبارتی، چنین ماهیتی مورد تربیت اصول انسانی و هدایت الهی واقع



شود و ابعاد انسانی و الهی و ابعاد کمال خواهانه او را پرورش و رشد و تعالی دهد، در این صورت مورد رضایت خداوند قرار می‌گیرد.

حدیثی از علی علیه السلام وارد شده که معرّف تمایزگذاری ماهیت انسان با حیوان و فرشته و نیز معرّف در نوسان بین حیوان و فرشته بودن انسان است. حضرت می‌فرماید: فرشته کامل آفریده شده (سرشته شده از عقل و خالی از شهوات و غضب و نه دچار وسوسه می‌شود و نه آزادی انتخاب دارد) و حیوان با شهوت و غضب آفریده شده (و از عقل بری است) و قدرت بر مهار انگیزه‌های غیرعقلانی ندارد؛ اما انسان هم از عقل و هم از قوه شهوت و غضب برخوردار است؛ هم می‌تواند شهوت و غضب را تابع عقل سازد (و از فرشته فراتر رود) و هم می‌تواند با پیروی از شهوت و غضب عقل را به بندگی گیرد و پست‌تر از حیوان شود (زیرا حیوان عقل ندارد و معذور است).^{۱۸}

بنابراین ماهیت انسان ترکیبی از قوای شهوی و غضبی و قوه عاقله و ادراکات فطری کمال خواهانه است. وجود قوای شهوی و غضبی منشأ نیازهای طبیعی مشترک او با حیوان شده است. هرچند در شدت و میزان تحریکات و تحرکات قوای شهوی و غضبی از حیوان می‌تواند شدیدتر شود. اما وجود چنین قوایی و نوع نیازهای برخاسته از آن، حیات طبیعی را برای انسان به وجود می‌آورد و هم برخوردار از وجود قوه عقل و اراده و گرایش‌های فطری کمال خواهانه است و آنها او را متمایز از حیوانات می‌کند و گاه او را به حد فرشتگان و بلکه بالاتر از فرشتگان می‌رساند؛ در این صورت انسان صرف‌نظر از این‌که قوای نفسانی خود را در چه جهت و چه هدفی به کار می‌گیرد، در ذات خود از حیوانات و عالم طبیعت برتر شده و توان به خدمت گرفتن آنها را دارد. همین امر باعث شده که در اعلامیه جهانی حقوق بشر^{۱۹}، انسان از کرامت ذاتی برخوردار شود؛ هرچند در تفکر اسلامی و حقوق بشر اسلامی انسان هم از جهت طبیعت و ذاتش، از کرامت ذاتی برخوردار شده و هم به اعتبار این‌که خداوند چنین کرامتی را به انسان لطف کرده است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَعْدِ وَ

الْبَحْرِ»^{۲۰}

نکته شایان ذکر دیگر، بررسی انسان از دیدگاه اسلام به ملاحظه جایگاه وجودی‌اش است. مکاتب غیرالحادی و غیرمادی فلسفی و مکاتب الهی، خاصه، مکتب اسلام عالم هستی و حیات و انسان را به ملاحظه هدف و غایتی که برای آنها تعیین شده ارزشیابی می‌کنند و به همین اعتبار زندگی و هستی را تعریف و در پی آن تعیین ماهیت و جهت‌گیری و هدف‌گذاری می‌کنند. قرآن کریم برای همه اشیا و پدیده‌های عالم هستی یک جهت‌گیری و هدف‌گذاری و غایت واحد تعیین کرده که حاکم بر تمام جهت‌گیری و هدف‌گذاری و غایت‌مندی‌های دیگر است: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ».^{۲۱} طبق این آیه شریفه همه پدیده‌های اختیاری و غیراختیاری و طبیعی و غیرطبیعی از

مبدأ واحد به نام «الله تعالی» برخوردار بوده و در ضمن کثرت‌های مختلف که پدیده‌ها و اشیا به ازای ماهیات مختلف خود دارند، از یک جهت‌گیری واحد و هدف‌گذاری واحد در رسیدن به سوی حق تعالی و یک وحدت‌نهایی و غایت واحد یعنی «الله تعالی» برخوردار هستند. بنابراین تمام مکاتب الهی - خاصه اسلام در صدند انسان به عنوان یک موجود صاحب اراده و اختیار با ماهیتی دوبعدی حیوانی - انسانی و شیطانی - الهی و مادی - معنوی که دارد، جهت‌دهی و هدف‌گذاری در حیات و افکار و عقاید و رفتار و اعمال شده تا بعد معنوی و انسانی و الهی او رشد و پرورش یافته و به جایگاهی که خداوند در این هدف‌گذاری کلی هستی تعیین نموده نایل آید و آن، جایگاه «خليفة اللهی» است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».^{۲۲} دین اسلام که شامل مجموعه منظم و به هم پیوسته و جامع از معارف هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه و ارزش‌های اخلاقی پسندیده و تکالیف است با هدایت و رهبری انسان کامل و انسان عادل برای رساندن انسان به این جایگاه وارد شده است. پیامبر اسلام می‌فرماید: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق».^{۲۳} خداوند به انسان نیز شایستگی دریافت کمالات را در حد جانشینی خود اعطا نموده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^{۲۴} و جود چنین جایگاهی برای انسان نزد خداوند موجب آن است انسان علاوه بر کرامت ذاتی که انسان به اعتبار انسان بودنش (در مقابل حیوانات و دیگر موجودات زمینی مثل جمادات و نباتات) برخوردار است، از کرامت ویژه نیز برخوردار گردد. این نوع کرامت از راه کسب معارف عالی الهی و تقوای الهی به دست می‌آید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».^{۲۵} به هر میزان که تلاش در تحصیل رضای خداوند و قرب الهی صورت گیرد به همان میزان از کرامت ویژه و کرامت ارزشی و اضافی بیشتری برخوردار می‌شود. قرآن حیاتی را که انسان دارنده کرامت ارزشی و با تقوا دارد تعبیر به حیات طیب می‌کند. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً».^{۲۶}

بنیان انسان‌شناختی سیره سیاسی نبوی ﷺ

پیامبر اعظم با آغاز بعثت و رسالت خود با نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بسیار فاسد و به دور از جایگاه حقیقی انسان مواجه است که بر حیات انسان‌ها سیطره دارند. علی‌البتداً در توصیف این شرایط می‌فرماید:

خدا پیامبر اسلام را هنگامی مبعوث فرمود که از زمان بعثت پیامبران پیشین مدت‌های مدید گذشته و ملت‌ها در خواب عمیقی فرو خفته بودند. فتنه و فساد جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می‌کشید و دنیا بی‌نور و پر از مکر و فریب گشته بود. برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده و از میوه آن خبری نبود، آب حیات فرو



خشکیده و نشانه‌های هدایت کهنه و ویران شده بود. پرچم‌های هلاکت و گمراهی آشکار و دنیا با قیافه زشتی به مردم می‌نگریست و با چهره‌ای عبوس و غم‌آلود با اهل دنیا روبه‌رو می‌گشت. میوه درخت دنیا در جاهلیت، فتنه شد، و خوراکش مردار بود. در درونش وحشت و اضطراب و بر بیرون، شمشیرهای ستم حکومت داشت.^{۲۷}

از کلام علی علیه السلام - که در همین دوران زندگی می‌کرده - به دست می‌آید که معضله و مشکله اساسی بشر آن روز، از بین رفتن ارزش‌های انسانی و نابودی آنها و جایگزینی زشتی‌ها و ظلم‌ها و جنگ و تجاوزات بود و بشر از تعصبات قومی، خرافه پرستی، دخترکشی، رباخواری، بردگی، ظلم و تجاوز به حقوق یکدیگر، فاصله طبقاتی، بت پرستی و استثمار رنج می‌برد. اولویت رسالت پیامبر اعظم اسلام، نجات بشر از غل و زنجیرهای خرافه‌ها و تعصبات قومی و شرک و بت پرستی و فتنه و فساد و از حکومت‌های فاسد و استبدادی بود تا بتواند پیام حیات بخش خود را در نجات بشر به گوش جهانیان برساند و ارزش‌های انسانی و فطری را پایه روابط حاکم بر جوامع انسانی قرار دهد.

علی علیه السلام فلسفه پیاپی آمدن انبیای الهی را بیدار کردن فطریات بشر می‌داند و می‌فرماید: خداوند پیامبران خود را یکی پس از دیگری در میان مردم فرستاده تا از آنان پیمان فطرت را مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده خدا را یادآوری نمایند و از رهگذر تبلیغی بر آنان اتمام حجت کنند و گنج‌های عقول مردم را استخراج نمایند.^{۲۸}

پیامبر، بر اساس پیام رسالت خود یعنی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، اولاً، درصدد است به نفی هرگونه «اله» و هر آنچه شایسته پرستش و پیروی نیست و نیز هر آنچه کمالات و ارزش‌ها از آن ذاتاً یا بالعرض سلب شده است بپردازد؛ ثانیاً، انسانیت و کرامت آدم‌ها به عنوان یک مخلوق برتر خدا و مسلط بر عالم طبیعت را به فعلیت برساند تا به مرتبه خلیفه‌اللهی برسند و در پرتو ارشاد الهی پیامبر به کرامت ذاتی خود رسیده و از غل و زنجیرهای جهل و عصیان رهایی یابند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با رسالت خود این نوع کرامت را برای انسان به ارمغان آورد. به همین جهت با تعلق اراده الهی بر نجات مستضعفان از مستکبران «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ»^{۲۹}، اهداف رسالت نبی با رواج قسط و عدل، هم برچیدن بساط ظلم و جور می‌شود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۳۰} و هم رسیدن به درجات عالی انسانی و کمالات و قرب الهی تا انسان به شأنیت جانشینی خدا در زمین برسد. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^{۳۱}.

بنابراین سیره حکومتی پیامبر که محصول پیام رسالت و بعثت اوست، هم احیاءکننده همه

ارزش‌های نهفته در ذات انسان است که در عصر جاهلیت آن زمان مرده بود و هم عرضه‌کننده همه ارزش‌هایی است که انسان با جایگاه خلیفه‌اللهی و جانشینی خدا بر زمین آنها را می‌طلبد و برخورداری از «کرامت ویژه» می‌تواند آن را تأمین کند. بنابراین پیامبر اسلام در سیره سیاسی و حکومتی خود دو هدف کرامت ذاتی و کرامت ویژه را تعقیب می‌کرد، که درصدد احیای اولی بود و معرفی و عرضه دومی به بشر.

الف) کرامت ذاتی انسان در سیره سیاسی نبوی

پیامبر اسلام با تشکیل حکومت و به‌دست گرفتن قدرت سیاسی، به سلب موانع برخورداری انسان از کرامت ذاتی و اثبات آنچه کرامت انسان را به ارمغان می‌آورد اقدام کرد. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیام دعوت خود را در پاسخ به سؤال مفروق - یکی از بزرگان «بنی شیبان» - چنین معرفی می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^{۳۲} مفروق گفت: «به خدا که تو به تمامی اخلاق و اعمال نیک، دعوت کردی. مردمی که از حق روگرداندند و تو را تکذیب کردند و با تو دشمنی ورزیدند، سخت گمراهند».^{۳۳}

علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در نهج البلاغه این مبنای سیره حضرت را چنین می‌فرماید: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم جاهلی را تا به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند».^{۳۴}

«هاندریک وان لون» مؤلف کتاب تاریخ بشر نیز می‌نویسد:

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این زمان (هجرت) تا روز مرگ خود، در تمام اقدامات خویش، به دو علت توفیق یافت ... او می‌گفت باید الله مالک تمام جهان را دوست داشت، پدر و مادر را احترام گذاشت، با بی‌چیزان و بیماران، متواضع و مهربان بود، درباره همسایگان تقلب و اعمال دور از شرافت انجام نداد.^{۳۵}

در تاریخ آمده است که عدی بن حاتم پس از شکست مردم «جبل طی» در سال نهم هجری از لشکر اسلام و فرار به شام، سرانجام به‌وسیله خواهرش به مدینه آمد و در مسجد به محضر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد و بعد به همراه پیامبر به سوی منزل حرکت کرد. در بین راه پیرزنی نزد حضرت آمد و حاجتش را با حضرت در میان گذاشت و حضرت مدتی به درد دل او گوش داد. عدی گوید: با خود گفتم «والله ما هذا بملك» (به خدا قسم این مرد سلطان و زمامدار مادی نیست) زیرا روش پادشاهان این نیست که برای رفع گرفتاری پیرزنی این مقدار معطل شوند و تا این اندازه تواضع داشته باشند. عدی گوید: به هر حال با او به منزل رفتم، اطاقش ساده و بی‌فرش بود، تنها فرش کوچکی از لیف خرما داشت، آن را در صدر اتاق افکند و مرا روی آن نشاند و خود روی زمین نشست و نهایت احترام را به من کرد. این رفتار انسانی او آنچنان در دلم اثر کرد که دیگر نیازی به دلیل و برهان



نداشتیم، با خود گفتم: باید این مرد پیامبر خدا باشد، پس از مذاکرات مختصری از آیین سابق خود دست کشیده، مسلمان شدم.^{۳۶}

سید قطب درباره علت پیشرفت سریع اسلام در دهه‌های اولیه می‌نویسد:

... رمز پیروزی شگفت‌انگیز و پیشروی برق‌آسای روش اسلامی از آن جهت بود که برنامه و مقررات آن با احتیاجات فطری و ساختمان وجود انسان موافق بود و حقایق و اصول آن هم به هر جهت با عقل سلیم، سازگاری داشت و پیداست که چون فطرت انسان، روشن و بینا شد و به راه صحیح افتاد، دیگر هیچ چیز نمی‌تواند مانع پیشرفت او گردد و او را از هدف باز دارد.^{۳۷}

پیامبر اسلام جهت اعاده کرامت از دست رفته انسان بر دو اصل: اصل رهایی انسان و اصل برابری و مساوات تکیه می‌کرد.

۱. اصل رهایی انسان از ذلت و خواری

پیامبر اسلام با پیام «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» درصدد برآمد تا هر آنچه را که از انسان سلب اختیار و اراده و انتخاب فضایل انسانی می‌کند و هر آنچه انسان را از کسب عقاید و معارف حقه بازمی‌دارد، نجات دهد تا از این طریق انسان بتواند لباس ذلت و خفت و بردگی را از تن بیرون آورد و بتواند آزاد، فکر و اندیشه کند و فطرت خفته خود را بیدار نموده و با این بیداری به حقیقت برسد و خود انتخابگر راه حق و هدایت شود.

جعفر بن ابی طالب، از اصحاب برجسته پیامبر، در مهاجرت مسلمانان به حبشه در مقام استدلال بر پذیرش اسلام و نفی آیین گذشتگان، به پادشاه می‌گوید:

ما گروهی بودیم، نادان و بت پرست، از مردار اجتناب نمی‌کردیم، همواره به‌گرد کارهای زشت بودیم، همسایه پیش ما احترام نداشت، ضعیف افتاده زورمندان بود، با خویشاوندان خود به ستیزه و جنگ برمی‌خاستیم. روزگاری به این منوال بودیم تا این‌که یک نفر از میان ما که سابقه درخشانی در پاکی و درستکاری داشت برخاست و با فرمان خدا ما را به توحید و یکتا پرستی دعوت نمود و ستایش بتان را نکوهیده شمرد و دستور داد در رد امانت بکوشیم و از ناپاکی‌ها اجتناب ورزیم و با خویشاوندان و همسایگان خوش رفتاری نماییم و از خون‌ریزی و آمیزش‌های نامشروع و شهادت دروغ و نفله کردن اموال یتیمان و نسبت دادن زنان به کارهای زشت، دور باشیم. به ما دستور داد نماز بخوانیم، روزه بگیریم، مالیات خود را بپردازیم، ما به او ایمان آورده، به ستایش و پرستش خدای یگانه نهضت نمودیم و آنچه را حرام شمرده بود حرام شمرده و حلال‌های او را حلال دانستیم، ولی قریش در برابر ما قیام

ناجوانمردانه نمودند و روز و شب ما را شکنجه دادند که ما از آیین جدید دست برداریم، بار دیگر سنگ‌ها و گل‌ها را پیرستیم، به طرف خیابان و زشتی‌ها برویم.^{۳۸}

در تفکر اسلامی وجود فضای آزاد برای تفکر و اندیشه زمینه را برای شکوفایی استعدادها و پرورش نیروی فکر و اندیشه فراهم می‌سازد.^{۳۹} به همین جهت آیه شریفه می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا».^{۴۰} به عبارت دیگر، در تفکر اسلامی اصل آزادی به‌عنوان یک ضرورت حقیقی برای انسان مطرح است. پیامبر اسلام نیز زمانی که در مکه با بت‌پرستی مبارزه می‌کرد به آزادی عقیده احترام گذاشت، هر چند کفر آنان مطلوبش نبود؛ لذا به آنان فرمود: «... لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»^{۴۱}، و هم در مدینه به آنان فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^{۴۲}. خداوند تحولات و طی نمودن مراحل ترقی و تکامل را مترتب بر اصل اختیار و آزادی و انتخاب کرده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».^{۴۳}

اصل آزادی مبدأ و منشأ دفاع هر شخصی از «ذات خود» و خود را «خواستن» و برای «خود خواستن» است و الا اگر انسان احساس نیاز به آزادی در وجودش نباشد، احساس استقلال را در خود نمی‌تواند داشته باشد؛ به همین جهت در اسلام اصل بر حریت است نه بردگی، و اگر اسلام احکامی را در مورد بردگان دارد، اولاً این احکام امضایی است و ثانیاً بیش از هر چیز، جهت‌گیری این احکام، در جهت آزادی بردگان و رعایت حقوق آنان است. نظیر راه‌ها و اسباب مختلفی که اسلام برای آزادی بردگان در احکامی نظیر کفاره روزه واجب در افطار عمدی یا کفاره «یمین» و «ظهار» و «ایلاء» و «نذر» قرار داده است.^{۴۴}

رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «اینان را غلام یا بنده خطاب نکنید بلکه همه آنان را مولا و سرور بنامید».^{۴۵} نیز فرمود: «هرکس مؤمنی را آزاد کند، در مقابل هر عضو آن بنده، عضوی از او از آتش دوزخ آزاد می‌گردد».^{۴۶}

همچنین در روایات است که پیامبر در تشییع یک یهودی شرکت کرد و زمانی که فردی از مسلمانان اعتراض کرد که چرا شما در تشییع یک یهودی شرکت دارید، فرمود مگر او یک انسان نیست.^{۴۷}

۲. اصل برابری و تساوی

تساوی و برابری نیز دغدغه همه انبیای الهی خاصه پیامبر اسلام در سیره حکومتی‌اش بود. پیامبر اسلام آن را به‌عنوان یک نیاز دایمی بشر و به‌عنوان فصل مقوم کرامت ذاتی انسان، برای همگان بدون هیچ‌گونه برتری عرب یا عجم، سیاه یا سفید و ... خواهان است. حضرت در حجة‌الوداع از برابری همگان در بهره‌وری از امکانات و نعمات الهی سخن گفت و آن را یک حق مسلم خدادادی



به بنی آدم معرفی کرد.^{۴۸} چنین توجهی از اسلام به تساوی و برابری موجب آن بود که اولین سنگ بنای نظام اجتماعی مبتنی بر برابری در اسلام چیده شود^{۴۹} و در آن همه مسلمانان و اقلیت‌های دینی و نژادی به یک نسبت و به مانند دندان‌های یک شانه با هم برابر تلقی شوند. پیامبر اسلام فرمود: «الناس کلهم سواء کاسنان المشط».^{۵۰} به همین جهت پیامبر اسلام در تلاش بود تا برابری برای همه انسان‌ها یک حق تلقی شود تا از حق برابر در نعمات الهی و فرصت‌ها برخوردار شوند و جامعه دچار فاصله طبقاتی نگردد.

ب) کرامت ارزشی انسان

کرامت ارزشی و ویژه انسان دغدغه و هدف اساسی سیره سیاسی پیامبر اسلام بود. نزد وی اگرچه برخورداری انسان از کرامت ذاتی هدف اولی بود اما آنچه مطلوب نظر وی بود و برای وی اولویت داشت، رسیدن انسان به جایگاهی که خدا برای او در عالم هستی به‌عنوان جانشین خود بر زمین تعیین کرده، بود و این امر از طریق به‌کارگیری رفتارهای سیاسی و حکومتی بود که حاصل هدف‌گیری و سیاست‌گذاری انسان و جامعه انسانی به سوی فضایل و ملکات نفسانی و رسیدن به قرب الهی و رضای خدا بود. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ».^{۵۱} پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سیره حکومتی خود به دنبال رساندن انسان به چنین مرتبه‌ای از شایستگی بود و آنان که تحت رهبری سیاسی و الهی او قرار گرفتند دارای افکار و اندیشه‌های بلندی شده و نیز اعمالی کاملاً انسانی و برخاسته از کمالات الهی داشتند، به‌طوری که صدور این نوع افکار فقط شایسته آنان بود. آیه شریفه می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً».^{۵۲}

آیه شریفه برخورداری حیات و زندگی پاکیزه و طیب را از آن کسانی می‌داند که هم عمل صالح انجام دهند و هم اندیشه پاک و حق‌گرایانه داشته و به کسب معارف الهی برآیند. در این صورت چنین اشخاصی مصادیق آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» شده و از کرامت ارزشی ویژه خداوند برخوردار می‌شوند.

پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». چنین بعثتی جهت‌گیری سیره را مشخص می‌کند تا در سایه حکومت و اعمال حاکمیت الهی انسان‌ها فطرت الهی خود را شکوفا ساخته و به آنچه خیر و نیکو و پسندیده خداست، چه از نوع اندیشه و معرفت باشد و چه از نوع عمل باشد، آزادانه و با انتخاب رو آورند و متصف به آنها شوند. علی عَلِيٌّ می‌فرماید: «به‌درستی که خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرد تا بندگان را از بندگی‌های غیر خدا خارج کرده و به سوی عبودیت خداوند برساند».^{۵۳}

انسانی که از کرامت ویژه برخوردار شد، دارای هدایت ویژه الهی گردید: «مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَعُورٌ

«أَمْهَتَدِي»^{۵۴} و به درجاتی از اطمینان و آرامش رسید: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۵۵} و به راحتی می‌تواند مشکلات و مصایب را تحمل کند: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۵۶}.

در سیره حکومتی حضرت، انسان بعد از نجات از بندهای حقارت و بندگی و جهالت، به سوی حق و رستگاری هدایت می‌شود تا به حق تعالی برسد. علی عَلَيْهِ السَّلَام در حدیثی می‌فرماید: «هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا به سوی یمن فرستاد، فرمود با هیچ‌کس پیکار مکن مگر آن‌که قبلاً او را دعوت به سوی حق کنی». بعد فرمود: به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.^{۵۷}

آن‌ان که در این سیره کرامت ذاتی خود را یافتند و آموختند که انسان شأن جانشینی خداوند در زمین را دارد و باید از کرامت ویژه آن برخوردار شود و هدایت یافتن خود به سوی حق را آغازی برای رسیدن به حق قرار دادند، فراوانند. به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود.

سعد ربیع از کسانی است که مراتبی از شأنیت و شایستگی انسان را درک کرده و خود را تحت تربیت خلیفه خدا در زمین قرار داده است. وی زمانی که در جنگ احد با دوازده زخم بر زمین افتاده بود، مردی از کنار وی گذشت و به او گفت: می‌گویند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده. سعد به وی گفت: اگر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده ولی خدای محمد زنده است و ما در راه نشر آیین خدا جهاد می‌کنیم و از حریم توحید دفاع می‌نماییم.^{۵۸}

از میان همه کسانی که در تربیت و سیاست الهی سیره سیاسی پیامبر به اعلا مراتب کرامت و ویژه دست یافتند علی عَلَيْهِ السَّلَام بود، به طوری که در حدیث به صورت متواتر است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی».^{۵۹}

در جمع‌بندی مباحث مقاله می‌توان گفت که سیره سیاسی پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سویی در جهت برداشتن هرگونه غل و زنجیر از گردن انسان عصر جاهلیت بود تا به احیای کرامت ذاتی انسان منجر شود و از سوی دیگر، انسان به جهت جایگاه وجودی‌اش نزد خداوند یعنی شایستگی برای جانشینی خدا در روی زمین، صاحب کرامت ویژه و کرامت ارزشی شده است. سیره سیاسی و حکومتی پیامبر بستر ساز همه شرایط و عوامل ظهور و بروز فضایل انسانی شده تا انسان به مقام خلیفه‌اللهی خود دست یابد. چنین سیره‌ای انسان را در یک تحول دائمی و پویا و زنده قرار داده تا دایم حرکت کمالی خود را از قوه به فعلیت استعدادها و از نقص به کمال طی کند و تا به اعلا درجه کمالات برسد و شایستگی خلیفه‌اللهی را به صورت بالفعل کسب کند.



پی‌نوشت‌ها

۱. اسماعیل بن حماد جوهری، **الصحاح**، ج ۲ (بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م) ص ۶۹۱.
۲. مرتضی مطهری، **مجموعه آثار** (انتشارات صدرا، ۱۳۷۷) ج ۱۶، ص ۵۰ و ۵۳.
۳. جمیل صلیبا، **فرهنگ صلیبا**، ترجمه منوچهر صانعی درّه‌بیدی (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶) ص ۱۷۱.
۴. علی اصغر حلبی، **انسان در اسلام و مکاتب غربی**، ص ۹۴.
۵. اسراء (۱۷) آیه ۱۳.
۶. فرقان (۲۵) آیه ۵۳ و فصلت (۴۱) آیه ۶.
۷. اعراف (۷) آیه ۱۱.
۸. غافر (۴۰) آیه ۶۱.
۹. آل عمران (۳) آیه ۱۳۹.
۱۰. مطففین (۸۳) آیه ۱۹.
۱۱. انفال (۸) آیه ۲۲.
۱۲. نمل (۲۷) آیه ۸۰.
۱۳. فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸.
۱۴. معارج (۷۰) آیه ۱۹.
۱۵. عنکبوت (۲۹) آیه ۶۴.
۱۶. همان.
۱۷. شمس (۹۱) آیه ۸.
۱۸. جلال‌الدین دوانی، **اخلاق جلالی** (بی‌جا، بی‌تا) ص ۲۴.
۱۹. **اعلامیه جهانی حقوق بشر**، ماده ۱.
۲۰. اسراء (۱۷) آیه ۷۰.
۲۱. بقره (۲) آیه ۱۵۶.
۲۲. همان، آیه ۳۰.
۲۳. میرزا حسین نوری، **مستدرک الوسائل**، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲۴. بقره (۲) آیه ۲۶.
۲۵. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
۲۶. نحل (۱۶) آیه ۹۷.
۲۷. نهج البلاغه، تحقیق و ترجمه محمد دشتی (قم: نشر مشرقین، ۱۳۷۹) ص ۱۵۱.
۲۸. نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۹.
۲۹. قصص (۲۸) آیه ۵.
۳۰. حدید (۵۷) آیه ۲۵.
۳۱. فتح (۴۸) آیه ۲۸.
۳۲. نحل (۱۶) آیه ۹۰.
۳۳. علی بن برهان حلبی، سیره حلبیه (بیروت: دار احیاء التراث العربی) ج ۲، ص ۵.
۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۳، ص ۸۵.
۳۵. تاریخ بشر، ص ۸۸.
۳۶. محمد بن واقد، مغازی (بیروت: منشورات اعلمی، ۱۴۰۹ق) ج ۳، ص ۹۸۸ - ۹۸۹.
۳۷. سید قطب، اسلام آیین فطرت، ص ۱۴۱.
۳۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق) ج ۲، ص ۸۰ - ۸۱.
۳۹. مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه محسن مؤیدی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵) ص ۶۲.
۴۰. انسان (۷۶) آیه ۳.
۴۱. کافرون (۱۰۹) آیه ۶.
۴۲. بقره (۲) آیه ۲۵۶.
۴۳. رعد (۱۳) آیه ۱۱.
۴۴. ر.ک: محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق).
۴۵. اسدالله مبشری، حقوق بشر (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا) ص ۱۷۱.
۴۶. همان.
۴۷. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲۸.
۴۸. مارسل بوازار، پیشین، ص ۵۰.
۴۹. همان، ص ۲۸.

٥٠. شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ص ٥٧٩.
٥١. حجرات (٤٩) آيه ١٣.
٥٢. نحل (١٦) آيه ٩٧.
٥٣. نهج البلاغه، خطبه ١٤٧.
٥٤. اعراف (٧) آيه ١٧٨.
٥٥. رعد (١٣) آيه ٢٨.
٥٦. بقره (٢) آيه ١٥٦.
٥٧. محمدباقر مجلسي، پيشين، ج ٢١، ص ٣٦١.
٥٨. ابن هشام، السيرة النبويه، ج ٢، ص ٩٥.
٥٩. عبدالحسين اميني، الغدير، ج ٣ (چاپ نجف) ص ١٥٦.

